جامعیت کم‌نظیر علامه طباطبایی(ره)

آیت‌الله مصباح یزدی

نعمت‌هایی که خداوند متعال در قرآن ذکر کرده، از یک منظر به دو دسته تقسیم می‌شود، دسته اول نعمت‌هایی است که به فرموده قرآن هدف اصلی از آفرینششان بهره‌مندی انسان‌ها از این نعمت‌ها بوده و ابزاری برای تکامل بشر هستند. دسته دیگری از نعمت‌ها همانند سکه دو رو هستند؛ یعنی علاوه‌بر اینکه افراد بشر می‌توانند بهره وافری از آنها ببرند، خلقت خود آنها هم مقصود بوده و این یکی از زیباترین تدبیرهای حکیمانه الهی است. چنین نعمت‌هایی علاوه‌بر کمال شخصی خودشان، در هدایت دیگران نیز مؤثر هستند، انبیا این گونه هستند؛ شخص پیامبر گرامی اسلام(صلی‌الله‌علیه و آله) مخلوقی هستند که خلقت خود ایشان از سوی خداوند مقصود بالذات بوده و خدا راه تکامل را به ایشان نشان داده است؛ اما از سوی دیگر، پیامبر شدن ایشان برای هدایت دیگران نیز بوده است.

هدایت کردن دیگران وظیفه شخصی ایشان است و برای رسیدن به مقامات عالیه معنوی باید این کار را انجام دهند. نکته جالب توجه این است که بیشترین نگرانی انبیا هم این بوده که مبادا در انجام این وظیفه کوتاهی کنند. پس از انبیا، اوصیا و جانشینان ایشان و قدر متیقن، ائمه طاهرین(ع) نیز همین خصوصیت را دارند؛ یعنی هم خود مقصود بالاصاله در خلقت بوده‌اند و هم برای هدایت دیگران مقصود بالغیر هستند.

این ویژگی با مراتبی از تنزل برای تربیت‌شدگان مکتب انبیا و اوصیا نیز وجود دارد. مقام برخی از این تربیت‌شدگان از انبیا هم بالاتر است. چیزهایی در وصف امثال سلمان وارد شده که غیر از مقام عصمت چیزی برای آنها کم گذاشته نشده است؛ البته این‌ها به عنوان احتمال بیان می‌شود که غیر از انبیا و اوصیا، برخی از تربیت‌شدگان پیامبر گرامی اسلام و اوصیای ایشان، ممکن است که از برخی انبیا بالاتر باشند.

در حدیث آمده: «علماء امتی افضل من انبیا بنی‌اسرائیل»، در روایات ذکر شده که منظور از علما در اینجا اهل بیت(ع) هستند، شاید انحصار هم نداشته باشد بلکه دارای مراتبی باشند و اهل بیت علیهم‌السلام بالاترین مرتبه آن باشند. پیامبر فرمودند که خداوند جانشینان خلفای من را رحمت کند. همسر پیامبر پرسید: مگر مؤمنانی که وجود دارند خلفای شما نیستند. حضرت فرمود: این‌ها اصحاب من هستند. جانشینان خلفای من در آخرالزمان خواهند بود که مقامات آنها همانند مقامات انبیا است.

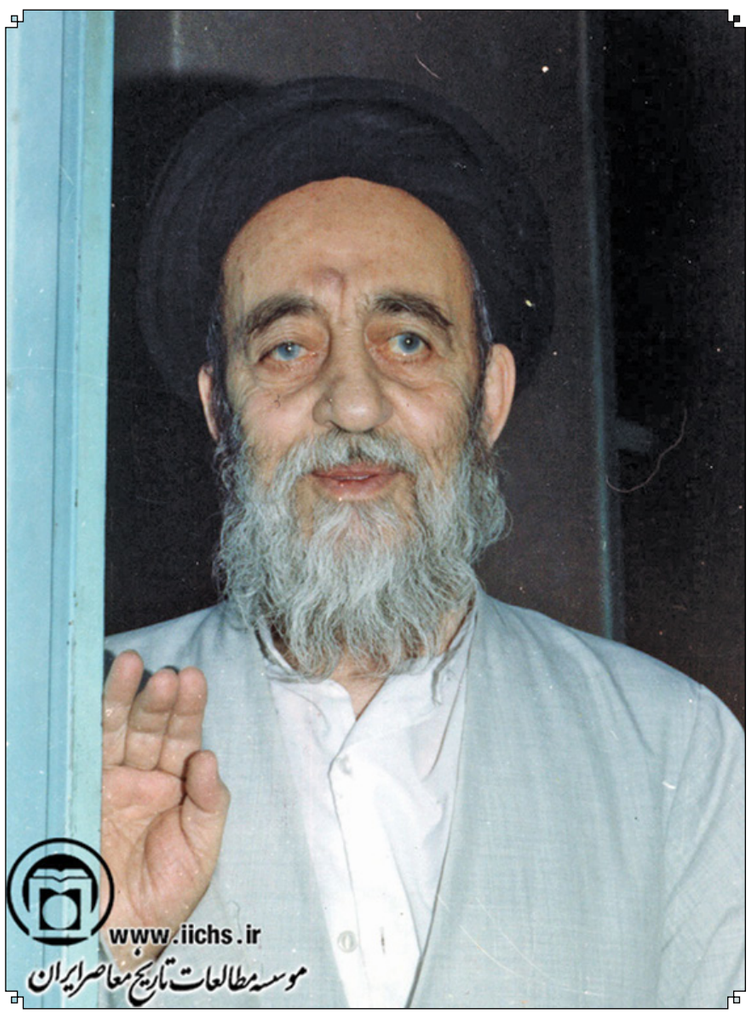
شاید برخی از علمایی که درست راه را پیمودند به مقامی برسند که از برخی انبیا مقام بالاتری داشته باشند. این به عنوانی احتمالی است که بعید نیست. علامه طباطبایی شاید از مصادیق کسانی باشند که مقام ایشان در نزد خداوند از برخی از انبیا کمتر نیست؛ که اگر انبیا دو حیثیت دارند و اگر این دو حیثیت را در مراتب نازل هم سرایت دهیم، می‌توان گفت علامه طباطبایی و سایر کسانی که در مکتب اهل بیت(ع) خوب درس خواندند هم دو حیثیت دارند.

جایگاه و ویژگی برجسته علامه طباطبایی(ره)

بزرگان بسیاری به جایگاه و مقام شخصی علامه اشاره کردند و این جنبه از مقام علامه طباطبایی(ره) تا حدودی برای همگان شناخته شده می‌باشد.

آنچه که مهم به‌شمار می‌رود، این است که ببینیم خداوند به وسیله ایشان چه نعمت‌هایی به ما داد تا قدر نعمت‌ها را بدانیم و شکر آن را به جا بیاوریم، این یک وظیفه اخلاقی و اسلامی است که قدر این افراد را بدانیم و شکرش را به جا بیاوریم، یکی از مصادیق شکر این است که یاد بزرگان را گرامی بداریم و برای روح آنها طلب مغفرت و مقامات عالی کنیم.

باید بدانیم که ایشان چه برکتی برای جامعه، حوزه و اسلام داشتند. باید بدانیم تا راه آنان را ادامه بدهیم و از رهنمودهای ایشان استفاده کنیم تا بتوانیم نقشی همانند آنان ایفا کنیم.



مرحوم آقای صدوقی می‌فرمودند، اگر آقای طباطبایی را از حوزه علمیه قم برداریم امتیازی برای حوزه قم باقی نمی‌ماند و امتیاز حوزه قم به وجود آقای طباطبایی است. مرحوم آقای میلانی می‌فرمود در عالم تشیع شخصی به جامعیت آقای طباطبایی یا نیست یا بسیار کم است.

علامه طباطبایی در میان برکاتی که برای حوزه داشت از یک ویژگی برخوردار بود که کمتر از بزرگان دارای آن هستند.

گاهی بزرگی در فقه، اصول، حدیث و کلام، قوی است. اما غالباً این‌گونه نبوده که از ابتدای تحصیل برنامه‌ریزی کند که این‌گونه شود؛ یعنی شرایطی پیش آمد و اتفاق افتاد که با استاد یا مرجعی بزرگ برخورد کرده و همان مسیر را ادامه داده است. غالباً این‌گونه نبوده که فکر کند در بین علومی که هست کدام را انتخاب کند و کدام لزوم بیشتری دارد و چگونه برای دیگران برنامه‌ریزی نماید. بنده این ویژگی را در مرحوم علامه طباطبایی سراغ دارم و از خود ایشان هم چیزهایی شنیدم.

سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب در زمان آیت‌الله‌العظمی بروجردی موضوعی در حوزه مطرح شد که کسانی نسبت به فلسفه خوش‌بین نبودند، شد حاشیه‌ای نقدگونه بر فرمایشات علامه مجلسی داشتند. این بهانه‌ای شد که می‌گفتند آقای طباطبایی نه تنها اسفار و فلسفه‌های کفری را تدریس می‌کند؛ بلکه به علامه مجلسی توهین می‌کند و به او اشکال می‌گیرد. به اندازه‌ای این مسائل را بزرگ کردند و به مرحوم آقای بروجردی فشار آوردند که شما باید جلوی این گونه سخنان را بگیرید و درس ایشان باید تعطیل شود.

گاهی بزرگی در فقه، اصول، حدیث و کلام، قوی است. اما غالباً این‌گونه نبوده که از ابتدای تحصیل برنامه‌ریزی کند که این‌گونه شود؛ یعنی شرایطی پیش آمد و اتفاق افتاد که با استاد یا مرجعی بزرگ برخورد کرده و همان مسیر را ادامه داده است. غالباً این‌گونه نبوده که فکر کند در بین علومی که هست کدام را انتخاب کند و کدام لزوم بیشتری دارد و چگونه برای دیگران برنامه‌ریزی نماید. بنده این ویژگی را در مرحوم علامه طباطبایی سراغ دارم و از خود ایشان هم چیزهایی شنیدم.

البته این بیشتر از خارج از حوزه قم و از مشهد و نجف سرچشمه می‌گرفت، نامه‌هایی برای مرحوم آیت‌الله بروجردی نوشتند که در حوزه قم برخی مطالب خلاف اسلام و خلاف ضروریات دین مطرح می‌شود و شما باید جلوی آنها را بگیرید.

بزرگان و افراد موجهی مرتب تماس می‌گرفتند و درخواست داشتند. بعد بهانه‌ای پیدا کردند و روی شخص علامه طباطبایی تکیه کردند. بهانه از اینجا شروع شد که وقتی بحار با حاشیه‌های علامه طباطبایی چاپ می‌شد، در یکی از جلدهایی که چاپ می‌گیرد، ایستادگی کند ما وظیفه سنگینی داریم.

اگر می‌خواهیم وظیفه خود را به خوبی انجام دهیم باید در وضع کارها و برنامه تجدید نظر کنیم، باید حساب‌شده‌تر کار کنیم، باید بنشینیم و ببینیم برای آینده حوزه چه چیزهایی لازم است که بتواند جلوی کفر را بگیرد، شبهه‌هایی که از سوی وهابی‌ها و تکفیری‌ها مطرح می‌شود را باید پاسخ داد، رفتارهایی که موجب گرایش‌های مادی‌گرایانه می‌شود، منشأش، حب مال و ریاست است. چه کار باید کرد در مقابل سیل‌های بنیان‌کن شبهات شیطانی و وسوسه‌های رفتاری شیطانی که حوزه بتواند مقاومت و نقش خود را ایفا کند و وظیفه خود را بهتر به انجام برساند تا نتایج مفیدتری داشته باشد.

از روش مرحوم علامه باید درس بگیریم و نیازهای جامعه را بررسی کنیم. آن‌روز آنچه چشمگیر به‌شمار می‌رفت، انتشار افکار مارکسیستی بود که با کمک مرحوم آقای مطهری اصول فلسفه و روش رئالیسم را نوشتند و بعد بحث‌ها را ادامه دادند. این گونه افراد باید در حوزه تربیت شوند تا پاسخگوی شبهات الحادی و کفرآمیز باشند.

امروز مسائل، منحصر به افکار مارکسیستی نیست؛ بلکه غیر از آن، ده‌ها برابر شبهات دیگری مطرح می‌شود، این شبهات مخصوص کشور ما نیست و ما نسبت به مسلمانان دیگر کشورها وظیفه داریم به‌ویژه وقتی که دست به طرف حوزه قم دراز و نمی‌تواند نقش خود را درست ایفا کند؛ بلکه گاهی ضررهایی دارد.

باید کاری کنیم که حوزویان و مردم از عقل درست استفاده کنند. همچنین، از قرآن و حدیث استفاده کنند. کسانی هم که در حوزه درس می‌خوانند باید مهذب باشند تا مفید بوده و ضربه‌ای از ناحیه آنها به اسلام وارد نشود. علامه می‌فرماید این مطالعه‌ای بود که من داشتم و اگر حوزه می‌خواهد وظیفه خود را به درستی انجام دهد باید این چهار رکن را احیا کند.

علامه طباطبایی، پایه گذار درس تفسیر در حوزه

قبل از آمدن آقای طباطبایی، در حوزه خبری از درس رسمی قرآن و تفسیر نبود. گاهی در مساجد و محلات کسانی برای اهالی مسجد تفسیر می‌گفتند که درس نبود. در حوزه نیز چیزی به‌نام درس قرآن و تفسیر نبود. دروسی که پایه آن استدلال و برهان عقلی باشد هم نبود. برای تربیت اخلاقی هم هیچ برنامه‌ای وجود نداشت. گوشه و کنار، کسانی بودند که جلسات موعظه‌ای داشتند، اما برنامه‌ای برای تربیت اخلاقی وجود نداشت.

قبل از آمدن آقای طباطبایی، در حوزه خبری از درس رسمی قرآن و تفسیر نبود. گاهی در مساجد و محلات کسانی برای اهالی مسجد تفسیر می‌گفتند که درس نبود. در حوزه نیز چیزی به‌نام درس قرآن و تفسیر نبود. دروسی که پایه آن استدلال و برهان عقلی باشد هم نبود. برای تربیت اخلاقی هم هیچ برنامه‌ای وجود نداشت. گوشه و کنار، کسانی بودند که جلسات موعظه‌ای داشتند، اما برنامه‌ای برای تربیت اخلاقی وجود نداشت.

از حدیث هم آنچه مربوط به فقه بود استفاده می‌شد و سایر روایات‌ها مطرح نبود. از مجموع چهار رکن، یکی آن هم به صورت ناقص وجود داشت. علامه در آن نامه فرمود: من وظیفه خود دانستم در حد توانم آن سه رکن را احیا کنم. ازاین‌رو، درس فلسفه برای ورزش عقلی، درس تفسیر و یک درس اخلاق گذاشتند.

درس اخلاق ایشان به دلایلی پس از مدتی تعطیل شد و بزرگانی بودند همانند مرحوم آقای مهدوی‌کنی و آقای امامی کاشانی از شاگردان درس اخلاق مرحوم آقای طباطبایی بودند، بعد از تعطیلی ایشان به درس تفسیر و فلسفه چسبیدند، علامه فرمود در آن نامه نوشتم: من این دو درس را به عنوان واجب شرعی متعین تدریس می‌کنم. در عین حال، بنده جایز نمی‌دانم که در حوزه رفتاری داشته باشم که مخالف با رفتار شما باشد. شما رئیس حوزه هستید و باید احترام شما حفظ و امر شما، امر ولایتی است که باید اطاعت شود. من مخالفت با شما را جایز نمی‌دانم و منتظرم تا شما پاسخ دهید. با توجه به این نامه علامه چند روز درس خود به‌ویژه اسفار را تعطیل کردند.

مرحوم آقای بروجردی شخصی را خدمت مرحوم آقای طباطبایی فرستادند و گفتند که هرچه شما وظیفه می‌دانید عمل کنید که ایشان مجدداً درس را آغاز کرد. این روش که یک نفر وارد حوزه شود و فکر کند که چه وظیفه‌ای دارد و مبادا تکلیف واجبی داشته باشد و ترک شود؛ حال، کسی خوشش بیاید یا نیاید؛ این طرز فکر را بنده در کمتر کسی مشاهده کردم و غالباً تحت شرایط اتفاقی در مسیری افتادند و آن را دنبال کردند.

ضرورت انطباق برنامه‌های حوزه با مسائل اولویت‌دار جامعه

همه مسیرهایی که در حوزه وجود دارد در پرتو اهل بیت(ع) و مفید است، اما اینکه کدام واجب‌تر است و چگونه باید برنامه‌ریزی شود، چندان سراغ ندارم که اهتمامی به این مسئله شده باشد. روشن است که به واسطه روش‌ها و درس‌های علامه که طبق بررسی و برنامه‌ریزی برگزار گردید، برکات بسیاری عائد حوزه علمیه شد.

مرحوم آقای صدوقی می‌فرمودند، اگر آقای طباطبایی را از حوزه علمیه قم برداریم امتیازی برای حوزه قم باقی نمی‌ماند و امتیاز حوزه قم به وجود آقای طباطبایی است. مرحوم آقای میلانی می‌فرمود در عالم تشیع شخصی به جامعیت آقای طباطبایی یا نیست یا بسیار کم است. برکات ایشان مخفی نیست؛ اما چیزی که ما باید یاد بگیریم این است که بدانیم برای بقا و رشد حوزه و اینکه حوزه بتواند در برابر سیل بنیان‌کن کفر و الحادی که از ناحیه غرب به کل دنیا پخش می‌شود و گاهی موج‌های جدیدی به وسیله اینترنت و سایر رسانه‌ها در اختیار جوانان قرار التماس می‌کنند که کتاب‌هایی تألیف و برای پاسخ به شبهات در کشورها استفاده شود؛ کسانی که ذوق برنامه‌ریزی دارند و دوراندیش هستند، باید اتاق فکری تشکیل دهند و بررسی کنند و برای آینده حوزه برنامه‌ای سنجیده در نظر بگیرند ولو اینکه امروز قابل عمل نباشد، ضعف‌هایی در برخی درس‌ها هست که باید جبران شود، اگر برخی چیزها در حوزه نیست اما ضرورت دارد باید بگردیم، راهش را پیدا کنیم تا درسش شروع شود و راهی برای پاسخگویی به شبهات فراهم شود.

کسانی باید از حوزه فارغ‌التحصیل و به جامعه تحویل داده شوند که نیازهای اسلام را در این عصر، هم در جهت اثباتی مانند اثبات عقاید و هم در جهت سلبی مانند ابطال شبهات به‌خوبی تأمین کنند.

شبهه‌افکنی علیه علامه طباطبایی

شبهه کردند که آقای طباطبایی در تفسیرالمیزان عباراتی دارند که از آن استفاده می‌شود که ایشان معتقد هستند قرآن را با خود قرآن و بدون مراجعه به روایات می‌توان تفسیر کرد و کسانی از روی جهل یا غرض‌ورزی بدگویی‌ها می‌کنند.

گاهی بحث سر این است که اگر آیه قرآنی در مقام بیان مطلب خاصی است که هر کس آشنا به زبان باشد می‌فهمد که این آیه در مقام بیان این مطلب است، چیزی را که این آیه می‌خواهد بیان کند، فهمیدنش نیاز به چیز دیگر ندارد، بلکه اگر روایتی داشته باشیم، بخواهیم بدانیم درست است و یا صادر شده از معصوم است یا خیر باید به کتاب عرضه کنیم.

این بدان معنا نیست هر نکته‌ای که در آیه مورد حاجت باشد را از خود آیه می‌توان استفاده کرد، این همه آیات درباره نماز داریم، کجا بیان شده که نماز صبح دو رکعت است، آیه در مقام بیان عدد رکعات نیست؛ بلکه بیان آن با پیامبر اسلام بوده است، مطلبی را که آیه‌ای در مقام بیان هست، نیاز به بیان دیگر ندارد اما بدان معنا نیست که اگر اسم نماز را برد، می‌توانیم تمام احکام نماز را از آیه بدون روایت بفهمیم. چه‌وقت آقای طباطبایی فرمود اگر قرآن دارید، روایات را کنار بگذارید؟!

مگر نیاز ما فقط با خود قرآن برطرف می‌شود، ده‌ها برابر از مطالبی که از قرآن استفاده می‌کنیم، از روایات استفاده می‌شود و این‌ها منّتی برای ما است که اهل بیت(ع) بیان کردند و علمای ما منّت دارند که این‌ها را حفظ کردند تا به دست ما برسد تا بتوانیم استفاده کنیم. آنجا که علامه می‌فرماید قرآن برای خودش نور است و به نور دیگری نیاز ندارد، منظور مطلبی است که آیه در مقام آن بیان باشد، اما اگر در مقام بیان نباشد نمی‌توان گفت که کار به روایات نداریم، کجا و کی مرحوم علامه چنین چیزی فرمودند؛ این شبهه شیطانی است که باید روایات را کنار گذاشت و نسبت دادن آن به علامه واقعیت ندارد.

سخنرانی در جمع اساتید و محققان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی به مناسبت سالگرد ارتحال علامه طباطبایی(ره) روز بیست‌ویکم آبان‌ماه ۱۳۹۵ در بیت مرحوم علامه (دارالقرآن علامه)

شیعه یعنی نمونه‌ای از علی بن ابی طالب(ع)

از بدو امر بعد از رحلت نبی اکرم، مسلمین به دو فرقه تقسیم شدند: سنی و شیعه.

سنی‌ها در یک شعار و چارچوب عقیده هستند و شیعه در شعار و چارچوب عقیده‌ای دیگر.

شیعه می‌گوید: خلیفه بلافصل پیغمبر، علی است و آن حضرت علی را برای خلافت و جانشینی خویش به امر الهی تعیین کرده است و این مقام حق خاص اوست پس از پیغمبر.

و اهل سنت می‌گویند: اسلام در قانون‌گذاری خود، در موضوع خلافت و امامت پیش‌بینی خاصی نکرده است بلکه امر انتخاب زعیم را به خود مردم واگذار کرده است. حداکثر این است که از میان قریش انتخاب شود.

شیعه بسیاری از صحابه پیغمبر را - که از شخصیت‌ها و اکابر و معاریف به شمار می‌روند- مورد انتقاد قرار می‌دهد؛

اهل سنت، درست در نقطه مقابل شیعه از این جهت قرار گرفته‌اند؛ به هرکس که نام «صحابی» دارد با خوشبینی افراطی عجیبی می‌نگرند، می‌گویند: صحابه پیغمبر همه عادل و درستکار بوده‌اند.

...اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند.این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند.

یعنی باید حق‌شناس و باطل‌شناس باشی نه اشخاص و شخصیت‌شناس؛

..این، حرف - صحیح - نیست که آیا طلحه و زبیر و عایشه ممکن است بر باطل باشند؟

در اینجا علی(ع) معیار حقیقت را خود حقیقت قرار داده است و روح تشیع نیز جز این چیزی نیست.

در حقیقت فرقه شیعه مولود یک بینش مخصوص و اهمیت دادن به اصول اسلامی است نه به افراد و اشخاص.

قهراً شیعیان اولیه مردمی منتقد و بت‌شکن بار آمدند.

علی(ع) بعد از پیغمبر، جوانی سی‌وسه ساله است با یک اقلیتی کمتر از عدد انگشتان، در مقابلش پیرمردهای شصت‌ساله با اکثریتی انبوه و بسیار.

منطق اکثریت - روح تفکر اهل سنت- این بود که راه بزرگان و مشایخ این است و بزرگان اشتباه نمی‌کنند و ما راه آنان را می‌رویم.

منطق آن اقلیت - روح تفکر شیعه صدر اسلام - این بود که: آنچه اشتباه نمی‌کند حقیقت است؛ بزرگان باید خود را بر حقیقت تطبیق دهند.

از اینجا معلوم می‌شود چقدر فراوانند افرادی که شعارشان شعار تشیع است و اما روحشان روح تشیع نیست.[1]

شیعه بودن یک حقیقت و یک واقعیت است یعنی شیعه آن‌وقت شیعه است که وقتی او را در مقابل یک سُنی بگذارند: فکرش از او بهتر باشد، تصورش درباره خدا و قیامت از او بالاتر و برتر باشد، خدا را بهتر بشناسد، به راهنمایی ائمه‌اش اخلاق اسلامی و انسانی‌اش از او بهتر باشد، عملش از او بهتر باشد و خلاصه همه چیزش از او بهتر باشد؛ یعنی نمونه‌ای از علی بن ابی طالب باشد.[2]

بنای تشیع بر انتقاد، بررسی، اعتراض و مو را از ماست کشیدن است و بنای تسنن بر حمل به صحت و توجیه «ان‌شاءالله گربه بوده است.»

در این عصر و زمان که ما هستیم کافی است که هرکس بگوید «علی» خلیفه بلافصل پیغمبر است، ما او را شیعه بدانیم و چیز دیگری از او توقع نداشته باشیم، او دارای هر روح و هر نوع طرز تفکری که هست باشد!

ولی اگر به صدر اسلام برگردیم به یک روحیه خاصی برمی‌خوریم که آن روحیه، روحیه تشیع است و تنها آن روحیه‌ها بودند که می‌توانستند وصیت پیغمبر را در مورد علی صددرصد بپذیرند و دچار تردید و تزلزل نشوند.

نقطه مقابل آن روحیه و آن طرز تفکر یک روحیه و طرز تفکر دیگری بوده است که وصیت‌های پیغمبر اکرم را با همه ایمان کامل به آن حضرت، با نوعی توجیه و تفسیر و تأویل نادیده می‌گرفتند.

یکی از یاران امام علی که در نبرد جمل در تمییز حق از باطل به حیرت افتاده بود با شگفتی از آن حضرت پرسید: «أَ یُمْکِنُ انْ یَجْتَمِعَ زُبَیْرٌ وَ طَلْحَةُ وَ عائِشَةُ عَلی باطِلٍ؟؛ آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟ شخصیت‌هایی مانند آنان از بزرگان صحابه رسول‌الله چگونه اشتباه می‌کنند و راه باطل را می‌پیمایند؟ آیا این ممکن است؟!»

علی(ع) در جواب فرمود:

اَنّکَ لَمَلْبُوسٌ عَلَیْکَ، انّ الْحَقّ وَ الْباطِلَ لا یُعْرَفانِ بِاقْدارِ الرِّجالِ، اعْرِفِ الْحَقّ تَعْرِفْ اَهْلَهُ وَ اعْرِفِ الْباطِلَ تَعْرِفْ اَهْلَهُ؛ یعنی: سرت کلاه رفته و حقیقت بر تو اشتباه شده. حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی‌شود شناخت.

گاهی بزرگی در فقه، اصول، حدیث و کلام، قوی است. اما غالباً این‌گونه نبوده که از ابتدای تحصیل برنامه‌ریزی کند که این‌گونه شود؛ یعنی شرایطی پیش آمد و اتفاق افتاد که با استاد یا مرجعی بزرگ برخورد کرده و همان مسیر را ادامه داده است. غالباً این‌گونه نبوده که فکر کند در بین علومی که هست کدام را انتخاب کند و کدام لزوم بیشتری دارد و چگونه برای دیگران برنامه‌ریزی نماید. بنده این ویژگی را در مرحوم علامه طباطبایی سراغ دارم و از خود ایشان هم چیزهایی شنیدم.

پی‌نوشت‌ها:

۱.مجموعه آثار استاد شهید مطهری (جاذبه و دافعه علی ع)، ج۱۶، صص: ۳۰۹-۳۰۵- با ویرایش.

۲.مجموعه آثار استاد شهیدمطهری (آشنایی با قرآن (۱-۵))، ج۲۶، صص: ۲۹۳-۲۹۲- با تلخیص و ویرایش.

خاطرات درس‌آموز از همسر علامه طباطبایی از زبان همسر شهید مطهری

۲۴ آبان سالگرد ارتحال مفسر بزرگ قرآن مرحوم علامه طباطبایی، بهانه‌ای شد تا خاطرات درس‌آموزی درباره مرحومه «قمرالسادات مهدوی» همسر علامه را که در توفیقات ایشان نقش بسزایی داشته و در سال ۱۳۴۴ش به دیار باقی شتافت از زبان همسر استاد شهید مطهری بشنویم.

مرحوم علامه در کودکی پدر و مادرش را از دست می دهد. از آنجا که علامه در خانواده ثروتمندی به دنیا آمده بود، برای فرزندان خانواده خدمتکار گرفته بودند تا علامه و برادرشان مرحوم سید محمدحسن الهی را بزرگ کنند.

علامه وقتی به قم مشرف شدند مانند دوران نجف از نظر مالی تحت فشار بودند که این به‌دلیل نرسیدن عواید املاک و کتاب‌هایشان بود و برای همین، خانه کوچک و محقری گرفتند. همسر علامه خانم قمرالسادات مهدوی با اینکه در خانواده متمولی بزرگ شده بود و ظاهراً دختر یکی از تجار تبریز بود. بسیار زن فهیم و قانعی بود.

همسر علامه که از بستگان ایشان هم بودند، برای من تعریف می‌کردند که ما در تبریز سالی چند مَن روغن حیوانی مصرف می‌کردیم. به قم که آمدیم در منزل کوچکی ساکن شدیم که امکانات زیادی هم نداشت. حداکثر می‌توانستیم روزی پنج سیر گوشت بخریم. من دنبه‌های گوشت را جدا می‌کردم و داخل سبدی که از سقف آشپزخانه آویزان کرده بودم، می‌انداختم.

هرچند روز یکبار دنبه‌ها را آب می‌کردم و از آن به‌عنوان روغن استفاده می‌کردم. هیچ‌وقت هم به علامه نمی‌گفتم ما روغن نداریم که ایشان ناراحت شود و از کار و مطالعه بازبماند. می‌خواستم فکرش آزاد باشد. دوستی با ایشان برای من درس‌آموز بود.

روزی مهمان خانم بودم. لباس‌هایشان خیلی مندرس و کهنه شده بود و ایشان نیاز داشت که لباسی برای خودش بدوزد. زمانی که علامه بیرون می‌رفت به ایشان گفت، از درس که برمی‌گردید در راه برای من پارچه بخرید. علامه برای ایشان سه متر پارچه خرید. پارچه را که دیدم به نظرم پارچه خوبی نیامد و اساساً برای لباس مناسب نبود. به خانم گفتم که به نظر من این پارچه مناسب پیراهن نیست و حتماً خود خانم هم فهمیدند که این پارچه، برای لباس مناسب نیست. همسر علامه با لبخند و با تأکید خاصی به من گفت که «این را «حاج‌آقا» خریده‌اند و آنچه را که حاج‌آقا بخرند، حتماً خوب است. چرا به درد پیراهن نمی‌خورد؟!» همان روز ایشان لباس ساده‌ای از آن پارچه دوختند و بر تن کردند. این‌قدر ایشان به علامه با محبت و فداکاری برخورد می‌کردند و به‌خاطر محبتی که بینشان بود، زندگی خوبی داشتند.

گاهی سه ماه تابستان ما به درکه می‌رفتیم و یک سال مرحوم علامه و همسرشان هم آنجا بودند و در این سه ماه منزل ما نزدیک هم بود.

خیلی از اوقات خانم به منزل ما می‌آمد و گاهی وقت‌ها هم ما به منزل آنها می‌رفتیم.

یک روز که منزل ما آمده بودند، چهار تا تخم‌مرغ کنار گذاشته بودم که می‌خواستم با آن کوکو درست کنم. خانم به آشپزخانه آمدند و دیدند من در حال شکستن تخم‌مرغ هستم. گفت این همه تخم‌مرغ را برای چند نفر می‌خواهی درست کنی؟

گفتم برای خودمان، گفتند خانم جان، دو تا تخم‌مرغ هم زیاد است، من برای خودم، حاج‌آقا و دو پسرمان سه تا تخم‌مرغ می‌زنم، دو تا از تخم‌مرغ‌ها را نگه‌دار.

در مدتی که من با ایشان آشنایی داشتم، همیشه به من درس زندگی می‌دادند. ایشان تمام لباس‌هایشان را خودشان می‌دوختند.

همراهی و محبت همسر نسبت به علامه

به عمرم خانمی مثل ایشان ندیدم که این‌قدر دغدغه همسرش را داشته باشد. می‌گفت: وقتی علامه در حال مطالعه است چای کمرنگ را به اتاق ایشان می‌برم و به علامه نگاه هم نمی‌کنم. چای را می‌گذارم و می‌آیم بیرون تا مبادا رشته افکارش پاره شود.

روزی مهمان خانم بودم. لباس‌هایشان خیلی مندرس و کهنه شده بود و ایشان نیاز داشت که لباسی برای خودش بدوزد. زمانی که علامه بیرون می‌رفت به ایشان گفت، از درس که برمی‌گردید در راه برای من پارچه بخرید. علامه برای ایشان سه متر پارچه خرید. پارچه را که دیدم به نظرم پارچه خوبی نیامد و اساساً برای لباس مناسب نبود.

به خانم گفتم که به نظر من این پارچه مناسب پیراهن نیست و حتماً خود خانم هم فهمیدند که این پارچه، برای لباس مناسب نیست. همسر علامه با لبخند و با تأکید خاصی به من گفت که «این را «حاج‌آقا» خریده‌اند و آنچه را که حاج‌آقا بخرند، حتماً خوب است. چرا به درد پیراهن نمی‌خورد؟!»

همان روز ایشان لباس ساده‌ای از آن پارچه دوختند و بر تن کردند. این‌قدر ایشان به علامه با محبت و فداکاری برخورد می‌کردند و به‌خاطر محبتی که بین‌شان بود، زندگی خوبی داشتند.

علت فوت همسر علامه

ایشان بسیار سرحال بودند و بی‌نهایت نظیف و تمیز هم بودند. نزدیک عید بود که ایشان منزل‌شان را تمیز کرده و به منزل یکی از همسایه‌ها برای بازدید رفته بودند. گویا همان‌جا حال‌شان بد می‌شود و پس از مدتی فوت کردند. فکر کنم حدود ۵۸ سال داشتند و مزارشان هم در قبرستان نو در قم است.

به عمرم خانمی مثل ایشان ندیدم که این‌قدر دغدغه همسرش را داشته باشد. می‌گفت: وقتی علامه در حال مطالعه است چای کمرنگ را به اتاق ایشان می‌برم و به علامه نگاه هم نمی‌کنم. چای را می‌گذارم و می‌آیم بیرون تا مبادا رشته افکارش پاره شود.

تأثر شدید مرحوم علامه بعد از فوت همسر

علامه بعد از فوت همسرشان بسیار متأثر شدند و تا مدت‌ها با صدای بلند گریه می‌کردند. تا چند سال هر وقت به منزل ایشان می‌رفتم، به‌خاطر دوستی که من با خانم داشتم، من را که می‌دیدند یاد همسرشان می‌افتادند و با صدای بلند گریه می‌کردند.

ازدواج دوم علامه

چند سال بعد نزدیکان علامه دیدند که ایشان با این حالی که دارند، ممکن است از بین بروند. برای همین از خواهر مرحوم آقای روزبه برای ایشان خواستگاری کردند. یادم هست علامه بعد از مرگ همسرشان گاهی که به منزل ما می‌آمدند و چای می‌خوردند، می‌گفتند: هیچ‌چیز مزه چای زعفرانی خانم را نمی‌دهد. البته این جمله را در زمان حیات خانم هم می‌گفتند.مرحوم علامه به یکی از شاگردان‌شان پولی داده بودند تا به کسی بدهد تا شب‌های جمعه به نیابت از همسرشان حضرت فاطمه معصومه(س) را زیارت کند.

منبع: خبرگزاری حوزه به نقل از پایگاه بنیاد علمی فرهنگی شهید مطهری